



میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی

زنده کننده نثر پارسی

محمد باقر صدرا



الگوی برای نویسندگان و ادیبان هموطنش بوده است. مجموعه ای از آثار نظم و نثر او در دست است که به امر فرهاد میرزا گرد آمده و در تبریز به سال ۱۲۸۲ با چاپ سنگی به چاپ رسیده است. این مجموعه، بیشتر نامه هایی است که وی بدون ذکر تاریخ، خطاب به افرادی از معاصرین خویش نوشته است و پاره ای دیگر از این مجموعه، اسناد سیاسی است که کمابیش از اهمیت تاریخی برخوردار می باشند. نامه ای که قسمتی از آن ذیلاً نقل می شود، مکتوبی است به تزار روسیه، که به مناسبت قتل گریبایدف و همراهانش نوشته شده و این یکی از نمونه های نثر میرزا ابوالقاسم فراهانی است:

... وجودی بی مثل و مانند، مبرا از چون و چند، که عادل و عالم است و قاهر هر ظلم، پاداش هر نیک و بدر را اندازه و حد نهاده، به حکمت بالغه خود بدکاران را زجر و عذاب کند و نیکوکاران را اجر و ثواب بخشد و درود نامعدود بر روان پیغمبران راست کار و پیشوایان فرخنده کردار باد... و بعد بر رای حقایق نمای پادشاه ذی جاه انصاف کیش عدالت اندیش، تاجدار بازب و فر، شهریار بحر و بر، برادر والا گهر خجسته اختر، امپراطور ممالک

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی در سال ۱۱۹۳ هجری قمری دیده به جهان گشود. وی به وسیله پدرش که وزیر عباس میرزا نایب السلطنه بود، به دربار قاجاریه راه یافت و در دربار محمد میرزا تقرب جست و به مقام صدارت رسید. هر چند وی اشعار بسیاری سروده و تخلص (ثنائی) داشته ولی اهمیت و شهرتش در تاریخ ادبیات ایران بیشتر به خاطر آثار منشور اوست چه، او را زنده کننده نثر پارسی می دانند و همواره شیوه نگارش وی در آثار متعدّدش، سرمشق و



فتحعلی شاه قاجار

شیوه و مقام ادبی این نابغه بزرگ چنین نوشته است: «... اما تجدید نثر چنین نیست، راست است که از عهد تیمور نثر مرسل و ساده رواج گرفته بود و در عهد صفویه و قاجاریه، کُتبی به آن سبک دیده شد، لیکن پایه نثر فنی هنوز بر پایهٔ و صاف با اندک تمایلی روی به گلستان شیخ سعدی نهاده بود و معتمدالدوله نشاط که آخرین حافظ مکتب قدیم است، به سبک مذکور چیز می نوشت. اما در همان زمان شخصی پیدا شد و به قوهٔ فصاحت و بلاغت ثابت کرد که سبک تازه ای نیز می توان، به وجهی آزرده پرستایی عالی داشت، شیوهٔ نثر او مطلوب و مورد تقدیر قرار گرفت، این مرد میرزا ابوالقاسم فراهانی پسر میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ است که بعد از مرگ پدرش به لقب قائم مقام از طرف فتحعلی شاه ملقب گردید و در شعر «ثنائی» تخلص می نمود...»

قائم مقام پس از فراغت از تحصیلات متداول و معمول

روسیه و مضافات، که دولتش با جاه و خطرات و رایش با فتح و ظفر مخفی و ... مورد ستایش، که ایلچی آن دولت را در پایتخت این دولت به اقتضای حوادث دهر و غوغای کسان او با جهال شهر، آسیبی رسید که تدبیر و تدارک آن بر ذمهٔ کارگزاران این دولت واقعی واجب و لازم افتاد. لهذا اولاً برای تمهید مقدمات عذرخواهی و پاس شوکت و احترام آن برادر گرامی، فرزند ارجمند خود، خسرو میرزا را به پای تخت دولت بهیتهٔ روس فرستاده، حقیقت ناآگاهی این حادثه و ناآگاهی امنای این دولت را تلو نامه صادفانه مرقوم و معلوم داشتیم و ثانیاً نظر به کمال یگانگی و اتفاق که مابین این دو حضرت آسمان رفعت هست، که انتقام ایلچی مزبور را بر ذمت سلطنت خود ثابت دانسته و هرکه از اهالی در این کار زشت اندک مدخلیتی تواند داشت به اندازهٔ استحقاق، مورد سیاست و حد و اخراج بلد، نمودیم...»

این نامه اگرچه رسماً از طرف فتحعلی شاه فرستاده شده است، ولی در واقع از مغز و قلم قائم مقام تراوش کرده و با وجود آن که در این نامه، آن چه بر قلمش جاری شده خلاف عقیده و ایمانش بوده است، با این حال این نامه را بی تردید بایستی یکی از شاهکارهای ادبی دانست. نظر قائم مقام در مورد روس ها و خارجیان به غیر از آن است که در این نامه مشاهده می شود. او ضمن اشعارش هنگامی که عباس میرزا و لشکر ایران بر عثمانی ها و روس ها غلبه یافتند چنین می گوید: «روم شوم و روس منحوس، از دو جانب قصدشان تسخیر آذربایجان شد» اما در این نامه به اقتضای احوال دیپلماسی، یعنی هنگامی که سفیر یک امپراطوری عظیم وقت با تمام یارانش در این مملکت گشته می شوند، ناجار بوده که نامه ای این چنین با ادب و ملایمت و فروتنی نسبت به روسها بنویسد و این امر برای وی که فردی واقعاً میهن دوست و متعصب بوده، بسیار تلخ و ناگوار به حساب می آمده است.

مقام اولی و سبک قائم مقام

مرحوم بهار در جلد سوم سبک شناسی در مورد سبک و

آن زمان چون پدرش وزارت عباس میرزا را داشت، کم کم به دربار عباس میرزا رفت و آمد پیدا کرد و در سفرهای جنگی نیز به قول معروف ملتزم رکاب بود. به تدریج که پدرش گوشه انزوا گزید، میرزا ابوالقاسم سمت پیشکاری عباس میرزا را به عهده گرفت و به رتق و فتق امور وی پرداخت.

میرزا ابوالقاسم، در امور صلح و انعقاد معاهدات با روس کوشش فراوان مبذول داشت، تا آنجا که موفق گردید تزار روس را حامی عباس میرزا و خانواده او سازد و پادشاهی ایران را با وجود بودن برادران قوی پنجه و سرسخت دیگر، برای مخدوم خود چهارمیخه کند و بعد از او هم سلطنت را برای محمد میرزا فرزند ولی نعمت خود ذخیره سازد. همین معنی در دربار تهران، موجب گلایه ها و بانگ و فریادها شد. لیکن میرزا ابوالقاسم کار خود را کرده بود، اما عمر این شاهزاده دیری نپایید و در خراسان بدرود زندگی گفت.

شالوده نثر امروز پارسی

به وسیله قائم مقام فراهانی ریخته شد

پسرش محمد میرزا با وزیر خود میانه خوبی نداشت، اما ناچار بودند با یکدیگر بسازند. قائم مقام در پیشرفت کار محمد میرزا از هیچ کوششی دریغ نورزید تا توانست او را به سلطنت برساند اما در عوض این خدمات، یک سال بیشتر در مقام صدارت باقی نماند و پس از آن که ایران آن روز را منظم کرد و گردنکشان را به جای خود نشانده و مدعیان را مطیع ساخت و تخت و تاج را بلا معارض و بلا منازع تسلیم ارباب زاده خود کرد، در تاریخ ۱۲۵۱ قمری به باغ نگارستان که محل ییلاقی خانواده سلطنت بود احضار گردید و به شرحی که بعداً به تفصیل خواهد آمد، دژخیمان، آن سید عالی قدر را بر زمین افکندند و با فشردن دستمال در حلقوم، خفه اش کردند و شبانه در جوار حضرت عبدالعظیم (ع) به

گورش سپردند و برگنجی از فضل و ادب و دانش - سرپوشی از خاک ریختند و چنانکه رسم دیرین پادشاهان است به خاطر خودخواهی ها و خودکامگی ها دنیائی از ذوق و نبوغ و استعداد و شہامت را با سفاکی ویران ساختند و خاندان وی را ذلیل و فقیر ساختند.

قائم مقام در شعر نیز قدرت فراوان داشته است، نثر وی با وجود آنکه اغلب سرسری و با عجله نوشته می شد، یک سروگردن از شعرش بلندتر بوده است. نثر قائم مقام مایه وافری از ذوق و حسن سلیقه و دانش و بینش وی در خود نهفته دارد.

وی پیرو گلستان شیخ اجل بوده، اما نثرش نمکی خاص دارد. به نظر مرحوم بهار، او سبکی به وجود آورده و تصرفاتی در فن نویسندگی کرده است که خاص خود اوست. مرحوم بهار این شیوه و سبک را چنین توصیف کرده است:

« شیرینی بیان و عذوبت الفاظ و حسن ادا که من عندالله است.

۲- کوتاهی جمله ها که دیری بود تا از بین رفته بود و علاوه بر مزدوجات و تکرار معنای هر مزدوجی باز جمله ها را با قرینه سازی ها، مکرر می کردند و خواننده را کسل می ساختند. ولی قائم مقام از یک ازدواج تجاوز نمی کند و قرینه ها را مکرر نمی سازد. مگر آنجا که بلاغت کلام اجازه دهد.

۳- دقت در حسن تلفیق هر مزدوج از سجع های زیبا که شیوه خاص شیخ اجل علیه الرحمه است.

۴- حذف زواید، القاب و لاطائلات و تعریف های خسته کننده در هر مورد.

۵- ترک استشادات مکرر شعری از تازی و پارسی، مگر گاهی، آن هم به قدری زیبا و خوش ادا و با حسن انتخاب که گویی شاعر، آن شعر را فقط برای همین مورد گفته است و همین طور است در استدلالات قرآنی و حدیث و تمثیل و سایر اقتباسات.

۶- صراحت لهجه و ترک استعاره و کنایه و تشبیه های دور و دراز و خسته کننده.

بیان کنیم، زیرا از نظر شناخت سبک قائم مقام مفید خواهد بود. او پس از نقل چند نامه می نویسد:

«... هزار نکته باریکتر ز مو این جا است که بر اهل خبرت و بصیرت و علمای اجتماع و فن و تاریخ، و واقفان به اخلاق طبقات مردم ایران عظمت و اهمیت و قدرت بیان و بنان نویسنده درست آشکار می شود و مبتدی نیز پس از مراجعه به پیشینگان با آن خشکی و تکلف و پوچی و مقایسه این با آن بر تازگی و طراوت این سخن و حسن تصرف کاتب در این فن به سهولت پی خواهد برد و آن که این را هم نتواند، چه تواند. به قول خود قائم مقام: «هر که لطف عبارت نداند حسن اشارت چه داند؟»

مرحوم بهار، پس از نقل اشعاری چند از قائم مقام می نویسد: «قائم مقام، رضوان الله علیه در تحلیل و تدریج مصراع ها و ابیات و به اصطلاح بعضی در «اقتباسات، به سلیقه من بر تمام متقدمین می چربد...» و باز نامه هایی را از قائم مقام نقل می کند و می گوید: «همچنین در تلمیح و اقتباسات آیات قرآنی مناسبات و ملایمات را بهتر از هر کس رعایت کرده است و از این نمط در هر نامه ای نمونه ای دارد». و سرانجام در پایان نظرات خود چنین اضافه می کند:

«قائم مقام در هر مقامی مقالی خاص دارد. گاهی بسیار ساده می نویسد گاهی بسیار سخته و عالمانه و گاهی به درلودگی و شوخی می زند و گاهی که به نواب عالیه (منظور خواهر نایب السلطنه و همسر قائم مقام است) نامه ای می نویسد طوری زنانه صحبت می کند که دست نظامی گنجوی را در (خسرو و شیرین) از پشت می بندد و در همه احوال از موازنه و مزدوج و خرده خرده سجع و قرینه فروگذار نمی کند. اما هیچوقت قرینه ها را از دو فقره بیشتر نمی آورد و از دو سجع تجاوز نمی کند. یا متوازن یا متوازی و قرینه های او یا برابر است از حیث لفظ و یا قسمت اول کوتاه تر از قسمت ثانی، گما هوالمرسوم...»

قائم مقام مردی دانشمند و جامع معقول و منقول یا لااقل واقف به مصطلحات و اصول علوم زمان خود بود. در ادبیات



میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی

۷- اختصار و ایجاز که در ادای جمله ها و بسط مقال، ایجاز را بر اطناب، رجحان می نهد و از این رو مراسلات او بالنسبه به رسم آن عصر همه مختصر است. بالجمله جایی که نمی خواهد مطلبی را صریح بنویسد و با کنایه حرف می زند، بسیار ایجازش مطلوب و شیوه اش مرغوب واقع می شود.

۸- طبیعت و ظرافت و لطیفه پردازی که از مختصات گلستان شیخ اجل است، قائم مقام نیز در این باره دستی قوی داشته است. مخصوصاً در آوردن لغات و مصطلحات تازه که استعمالش برای نویسندگان محافظه کار، دشوار بلکه محال می نمود. و همواره در این مورد برای گریز از ذکر یک لغت صاف و صریح به چندین لغت عربی و کنایه و استعاره ای ادبی متوسل می شدند، اما قائم مقام هرچه می خواست می نوشت و آن را طوری می آراست که به نظر مقبول می آمد.

۹- عبا، آتش مثل گلستان شیخ اجل آهنگ دار است...» در این جا مرحوم بهار برای هر یک از مواردی که در بالا ذکر کرده است، شواهدی نیز از منشآت قائم مقام آورده است که نقل همه آن ها ممکن است برای خوانندگان ملال آور باشد اما بد نیست چند سطری را که ملک الشعرا پس از نقل نامه های وی مرقوم داشته و اظهار نظر کرده است

عرب و عجم و احاطه بر سخنان بزرگان هر قوم و تاریخ هر ملت مرتبه ای اعلا داشت و در نوشتن و شرح علوم و فنون با همان شیوه فنی کار می کرده است. این معنی از مقدمه ای که بر رساله اثبات نبوت خاصه و دیباچه رساله جهادیه کبیر و جهادیه صغیر، و رساله ای در عروض - که متأسفانه ناتمام مانده است - و مقدمه کتاب شمایل خاقان که یکی از شاهکارهای علمی و ادبی است معلوم می گردد. افسوس که وی موفق به اتمام و تکمیل کتابی در مسائل علمی نشد. و حتی رساله عروضیه را نیز ناقص و نیمه کاره باقی گذاشته است. والا آثار او سومین آثاری بود از کتب علمی که به زبان ادبی نوشته شده بود. نخست این شیوه را صابن الدین علی ترکه، در عهد شاهرخ میرزا آشکار کرد و دومین مرتبه در «آیین اکبری» دیده شد که ابوالفضل دکنی مبادی عقاید برهمنان را با زبان ادبی بیان کرده است و سومین بار قائم مقام مقدمات کلامی و حکمت و عروض و علم بلاغت را به این زبان انشاء نموده است که ما از استشهاد آن صرف نظر کردیم.

اینک یک تمثیل از رساله عروضیه این نویسنده: «شیخ شبلی را حکایت کنند که در یکی از سفرها دزد بر کاروان زد و هرکس را در غم مال، افغان و خروش برخاست، مگر او که همچنان ساکت و صابر بود و خندان و شاکر که موجب تعجب سارقان گشته و جه آن باز پرسیدند گفت: این جماعت را مایه بضاعت همان بود که رفت. خلاف من که آنچه داشتم کماکان باقی است و امثال شما را حد تصرف در آن نیست...»

مقام قائم مقام در شعر و شاعری قائم مقام در شعر نیز هرچند شاگرد مکتب شعرای قدیم خراسان است، اما مانند نثر، صاحب ابتکار و تصرف و خداوند شیرین کاری و تجدد است. به ویژه در اشعاری که قصدی خاص دارد و می خواهد چیزی بگوید و مطلبی بپروراند. قصیده ای که با مطلع زیر آغاز می شود و در نهایت دلتنگی سروده شده از کارهای برجسته اوست:

محمد شاه دستور داد قائم مقام را خلع

سلاح کنند، یعنی قلمدانش را از او

بگیرند تا نتواند چیزی بنویسد

روزگار است آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد

جرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد

این قصیده، نماینده سلیقه و ذوق او است او در مثنوی

جلایرنامه نیز که از زبان شخصی بنام جلایر که از نوکرانش

بوده، گفته است و گوشه و کنایه هایی هم به یکی از

شاهزادگان که علی الظاهر بایستی محمد میرزا باشد زده و این

مثنوی اسباب کار ایرج میرزا شد و «عارف نامه» و غالب

مثنوی های ایرج از گروه همین مثنوی است چنانکه خود او

در عارف نامه گفته است:

«جلایر نامه قائم مقام است

که سرمشق من اندر این کلام است»

قائم مقام زنده کننده نثر پارسی است

این عنوانی است که در کتاب «تاریخ اجتماعی و اداری

دوره قاجاریه» تألیف عبدالله مستوفی به چشم می خورد وی

می نویسد: «... می دانیم دوره صفویه با اینکه برای سایر

هنرهای عظیمه دوره ترقی بوده است، برای نظم و نثر فارسی

روزگار انحطاط بشمار می آید. در زمان نادرشاه افشار میرزا

مهدی خان منشی که خواسته است نثر فارسی را ترقی دهد،

ایتقدر مغلق گوئی و قلمبه نویسی کرده است که کسی رغبت

نمی کند یک سطر از نوشته های او را بخواند. این نویسنده

افکار سبک هندی معمول زمان را که اگر سر راست هم

نوشته می شد به زحمت از آن معنی استخراج می گردید در

قالب لغات و ترکیبات غیر مصطلح و نامأنوسی ریخته است

که درک معنی و مفهوم هر سطر آن، چند کتاب لغت لازم

دارد...

اجمالاً تا لغت غیر مأنوس می توانسته بکار برسد، از

چون محمدشاه سوگند یاد کرده بود که

خون او را نریزد، دستور داد خفه‌اش

کنند که سوگند خود را نشکسته باشد!!!

استعمال کلمات مصطلح خودداری کرده است! نویسندگان دوره کریمخان و آقامحمدخان اگرچه به دوره قبل از میرزا مهدی خان تأسی کرده اند و قدری از مغلق نویسی او پایین آمده اند، ولی باز هم تقریباً همان رویه در کار بوده است. میرزا ابوالقاسم قائم مقام نثر فارسی را از تشبیهات و افکار سبک هندی بیرون آورده و در نوشته‌ها تا توانسته است، لغات مانوس مصطلح بکار برده و می‌توان گفت شالوده نثر امروز را ریخته است.

استعمال لغت به اندازه لزوم، که اگر یک حرف از نوشته بردارند، معنی نارسا می‌شود و احتراز از تکرار لفظ و معنی شیوه‌ای است که قائم مقام به قریحه خداداد به نثر فارسی داده و اسلوب نویسندگی را عوض کرده و آن را به پایه دوره‌های قبل برگردانده است.

وقتی محمدشاه امر به حبس او داد، سفارش کرد قلمدانش را بگیرند و به او قلم و کاغذ ندهند و اگر چیزی برای شاه نوشت، پیش او نبرند. چون عقیده داشت که در قلم این مرد سحر و افسونی است که خواندن نوشته‌اش حتماً او را از تصمیمی که نسبت به قائم مقام گرفته است منصرف می‌کند و استادانی که در خط تحریر بعداً به وجود آمدند و هر کدام مقامی بس بزرگ دارند، از قبیل حسینعلی خان گروسی امیرنظام، میرزا علیخان امین الدوله و پدرش مجدالملک و سایر نویسندگان، همگی سبک او را سرمشق قرار دادند و هیچ‌یک نتوانسته‌اند به شیرینی و زیبایی و تند و تیزی نوشته‌های او برسند...»

قتل قائم مقام یا قتل دانش و خرد

خاطر محمدشاه به پاره‌ای از جهات از قائم مقام رنجیده بود، و در صدد قتل وی برآمد. این دلایل و جهات همان است که در مورد قتل امیرکبیر در تاریخ ثبت شده است. به هر حال تصمیم خود را با چندتن از اطرافیان نزدیکش از جمله حاجی میرزا آقاسی، میرزا نصرالله صدرالممالک، محمدحسین خان زنگنه، ایشیک آقاسی و آقارحیم پیشخدمت مخصوص در میان نهاد و چون اینان را با خود همراه و هم عقیده کرد، به قتل این نابغه بزرگ و نمونه عقل و دانش و خرد کمر بست. اشخاص نامبرده در غروب روز یکشنبه ۲۴ صفر ۱۲۵۱ قمری، قائم مقام را از قول شاه به باغ نگارستان فراخواندند، قائم مقام در آن روز با میرزا تقی‌علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی قرار ملاقات گذاشته بود تا برای تسلیت به منزل میرزا محمد فرزند میرزا احمد کاشانی بروند. این میرزا احمد حکیم همان کسی است که نقشه قتل او و قائم مقام در یک زمان از طرف روس‌ها کشیده شده بود.

قائم مقام آزاده و دانشمند در دست میرغضبان شاه

هنگامی که قائم مقام عازم باغ نگارستان بود. کربلایی قربان آشپز پدر میرزا تقی خان امیرکبیر که آشپز قائم مقام بود پیش دوید و جلوی قائم مقام ایستاد و گفت: «آقا کجا می‌خواهی بروی؟ او با خنده گفت: ها، پیرمرد! مرا شاه احضار کرده است، مگر چه خبر شده است؟» کربلایی قربان گفت: «آقا، قربانت بروم، امشب از منزل بیرون مرو، زیرا که من خواب دیده‌ام برای شما اتفاق بدی روی خواهد داد!» او بطور مزاح و شوخی چند کلمه‌ای با کربلایی قربان صحبت کرد و بعد سوار شد و به باغ نگارستان رفت. وقتی که به باغ رسید، پرسید: شاه کجاست؟ مستحفظین گفتند: «شما اینجا تشریف داشته باشید تا شاه را خبر کنیم» او در آن جا به نماز ایستاد، پس از آنکه نمازش به پایان رسید، مدتی هم منتظر ماند و از شاه پیغامی نرسید، خواست بالاخانه نگارستان را ترک کند، آقارحیم پیشخدمت و الله وردی مهربان که مأمور نگهبانی از قائم مقام بودند از خروج وی

جلوگیری کردند و گفتند: «شاه امر فرموده است، شما از اینجا خارج نشوید. چون کار مهمی با شما دارند». قائم مقام گفت: «پس من قدری استراحت می‌کنم تا شاه مرا احضار کند». آنگاه شالش رازیر سرش نهاد و جبه اش را بر رویش کشید و خوابید، پس از آنکه بیدار شد، مجدداً پرسید: «از شاه خبری نشد؟» گفتند: «خیر» گفت: «پس من می‌روم، چون عده ای منتظرم هستند» گفتند: «شاه گفته است که شما از این محل خارج نشوید» وی به شوخی گفت: «پس از این قرار من زندانی هستم؟» نگهبانان گفتند: «شاید چنین باشد!» در این موقع بود که قائم مقام متوجه مطلب شد و دانست که گرفتار شده است.

به هر حال او از شب ۲۴ تا ۲۷ صفر در بالاخانه سردر باغ نگارستان توقیف بود و از همان شب قلمدانش را گرفتند تا چیزی به شاه ننویسد و او با ناخنش به دیوار زندان خود نوشته بود:

دنیایی از ذوق و نبوغ و استعداد و

شهامت، با دست سفاکی نابخرد

ویران گشت

روزگار است آن که گه عزت دهد گه خوار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد
ظرف این چند روز مرتب تقاضای ملاقات با شاه را داشت تا آنکه در شب آخر ماه صفر ۱۲۵۱ او را به عنوان اینکه شاه احضارش کرده است، از بالاخانه به عمارت حوضخانه که در وسط باغ بود بردند. هنگامی که قائم مقام از دالان حوضخانه که محل تاریکی بود عبور می‌کرد، غفلتاً اسمعیل خان قراچه داغی، سرهنگ فراشخانه و چند نفر میرغضب دیگر بر سرش ریختند و او را به زمین زدند و چون محمدشاه قسم بخورد که او را زنده از شیراز دستمالی در حلقوم او فرو بردند و خفه اش کردند! - این هم

یک نوع وفای به عهد شاهانه و محترم شمردن سوگند ملوکانه است، چه می‌شود کرد؟ - از شاهان نیرنگ باز و ستمگر که جان چنین وجود با وجودی را این گونه می‌ستانند، جز این هم نمی‌توان انتظار داشت.

بطوری که حاجی سید آقا بزرگ که جسد این مرد بزرگ را هنگام دفن مشاهده کرده، نقل می‌کند که بازوهای او خون آلود بوده است. و نیز بعداً معلوم شد که در آن چند روزی که قائم مقام در بالاخانه باغ نگارستان باز داشت بوده، دستور داده بودند به او غذا و آب ندهند تا بلکه از گرسنگی و ضعف تلف شود. همین حاجی سید آقا بزرگ متولی حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام نقل می‌کند: در شب آخر ماه صفر که کشیک حرم را به عهده داشتیم، در خواب دیدم کسی به من گفت: «بر خیز، فرزندم ابوالقاسم می‌آید چون بیدار شدم دیدم صدای اذان صبح بلند است برای ادای فریضه صبحگاهی به صحن مطهر رفتم، شنیدم در صحن را می‌کوبند، برای باز کردن در رفتم، چهار غلام سوار کشیک خانه شاهی بودند در معیت یک نفر افسر، که جسدی گلیم پیچیده را روی قاطری بسته بودند، گفتند: امر شاه است که این جسد را دفن کنید. من خواستم، اسباب غسل و کفن را فراهم کنم، گفتند: امر شاه است که در این امر کوچکترین تأخیری نکند. آنگاه آنان خود، او را با همان لباسش بدون غسل و هیچگونه مراسمی جنب مقبره شیخ ابوالفتح رازی دفن کردند هنگامی که غلامان سرگرم دفن جسد بودند من از افسر کشیک پرسیدم: «این جسد از کیست؟ آهسته گفت: «قائم مقام» است.

مجله علمی و ادبی وحید زیر عنوان «قائم مقام هادر صحنه سیاست ایران» چنین می‌نویسد: «میرزا عیسی قائم مقام اول و میرزا ابوالقاسم قائم مقام دوم، هر دو اهل هزاره از بخش قراهان شهرستان اراک بودند. از آثار قائم مقام اول رساله جهادیه و رساله ای است به زبان عربی که در فصاحت و بلاغت است خود اهل این زبان را از پشت بسته است. وی در سال ۱۲۳۷ قمری در تبریز به مرض وبادر گذشت و در مقبره معروف سید حمزه به خاک سپرده شد. پسر وی میرزا

ابوالقاسم قائم مقام ثانی که از جهت سیادت او را سید الوزراء هم می‌گویند. در ابتدا وزیر عباس میرزا بود و پس از فوت وی صدراعظم محمد شاه گردید. عباس میرزا توجه زیادی به او داشت و خواهر خود را به نکاح او درآورد. این زن قبلاً همسر امین‌خان قاجار بود و بعد از او طلاق گرفت و زن قائم مقام شد و پس از قتل وی نیز به ازدواج سیدصدرالدین تبریزی درآمد!!! ولی از هیچیک از شوهران خود صاحب فرزند نشد...»

قائم مقام از جهت سیاست و معلومات و ادبیات بی‌نیاز از تعریف است. منشآت او به وسیله فرهاد میرزا معتمدالدوله تا اندازه ای جمع آوری شده و در تبریز به چاپ رسیده است و همانند گلستان سعدی و دیوان حافظ در هر خانه قدیمی موجود است.

«لردکروزن» مورخ و سیاستمدار انگلیسی در صفحه ۳۳۹ جلد اول کتاب ایران می‌نویسد: اعتمادالدوله وزیر فتح‌الملی شاه، میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی وزیر محمدشاه و میرزا تقی‌خان امیرکبیر اتابک اعظم که هر سه قابل و مفید بودند به تحریک بیگانگان و تلقین مغرضانه کشته شدند...»

در کتاب شیرین و روان «شرح زندگانی من یا تاریخ زندگانی قاجار» عبدالله مستوفی با قلمی شیوا چنین نوشته است:

«... محمدشاه برعکس جدش، کیاری، مطلع، قانع، خداترس و مهربان بود، زن زیاد نمی‌گرفت. به حقیقت معنی بیشتر از لفظ و صورت ظاهر معتقد بود. در اوایل امر بدون این که رسماً مقام صدارت را به میرزا ابوالقاسم قائم مقام بدهد. کارهای این منصب عالی را به او تفویض می‌کرد، ولی قائم مقام برای آنکه شاه را تربیت کرده بود و در رساندن او به ولایتعهدی و سلطنت زحماتی کشیده بود، به خود اجازه می‌داد که به شاه جوان به نظر خودمانی بنگردد و غالباً به نظرات او جواب سربالا بدهد، ظاهر این وضع باعث رنجش شاه از وی گردید و منجر به قتل او شد...»

البته خوانندگان عزیز که خود صاحب کمال و شعور کافی هستند قطعاً این کیفر را متناسب با گناه قائم مقام نخواهند

دانست، چه بی‌اعتنایی به شاه و یا خودمانی بودن با وی و یا جواب سربالا به شاه دادن، حداکثر کیفر آن این است که از کار برکنار شود، نه اینکه جانش گرفته شود و اگر او از کار برکنار می‌شد چه خدمت بزرگی به ادب و فرهنگ این مرز و بوم می‌شد که او با فراغ بال بنشیند و بنویسد و بسراید پس بدون شک این نبوده، بل دست اجانب و بیگانگان و دشمنان این ملک و ملت که همواره نخبگان و برجستگان را درو می‌کنند در کار بوده است.

در پایان عبدالله مستوفی با این عبارت به مطالب خود پایان می‌دهد...

«... بدون اینکه کسی سبب معقولی برای کشتن قائم مقام بداند به امر شاه او را در باغ نگارستان خفه کردند...» و سیعلم الذین ظلموا ای متقلب ینقلبون (صدق الله العلی العظیم)».

چندی پیش به وسیله نوادگان این اسوه فضیلت و تقوی آگاه شدیم که مزار این شخصیت بزرگ علمی و ادبی را ویران کرده‌اند و مقبره این وجود گرانقدر را محو ساخته‌اند و وظیفه ما حکم می‌کند که دست تمنا به دامان پر برکت مقام معظم رهبری که همواره حامی و پشتیبان این نخبگان و برجستگان تاریخ کهن این مرز و بوم بوده‌اند دراز کنیم و استدعا کنیم دستور فرمایند این مدفن دانش و خرد بازسازی و نوسازی شود.

سعی‌شان مشکور و اجرشان با پروردگار

علم بالقلم . ■

